اصول: استصحاب، جلسه 82: یک‌شنبه 24/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که آیا مهریه می‌تواند اجیر شدن شخص باشد، یعنی شخصی خودش را داماد، داماد اجیر شدن خودش را نسبت به خود آن عروس یا نسبت به کس دیگری مهریه قرار بدهد، یا نمی‌تواند. روایت بزنطی و روایت صفوان و روایت محمد بن مسلم ازش استفاده می‌شد که نمی‌تواند به دلیل این که باید انسان علم داشته باشد به زنده ماندن تا بتواند مهریه را پرداخت کند. مرحوم فاضل مقداد در تنقیح الرائع فرموده بودند که این تعلیل کاشف از این هست که این حکم کراهتی هست نه حکم تحریمی. تعبیر ایشان این هست که چون همین اشکال اگر باشد در سائر اجارات معینه هم می‌آید، اختصاص ندارد به اجارۀ معینه‌ای که مهریه قرار بگیرد. بنابراین حکم کراهتی هست و بعد از ایشان هم همین احتمال کراهتی بودن در کلمات آقایان دیگر تکرار شده بدون توضیح این که چطور این احتمال هست. حالا من می‌خواهم یک توضیحی اینجا عرض بکنم. ما در جلسۀ قبل اینجوری مطلب را توضیح می‌دادیم، عرض می‌کردیم که ممکن است اینجوری اشکال کنیم که شرط صحت عقد قدرت بر تسلیم است. یا به تعبیر دقیق‌تر قدرت بر تسلّم است. اگر کسی یک عبد عابقی را بفروشد که نه خودش بتواند این عبد را بگیرد و نه مشتری قدرت بر تسلم داشته باشد این معامله صحیح نیست. و عرض کردیم احتمالاً علامۀ حلّی اشکالی را که مطرح کرد و فاضل مقداد اشکال را به جای دیگری کشانده همین باشد که قدرت بر تسلّم شرط صحت عقد است. البته ممکن است شما مطلب را اینجوری اشکال کنید که در جایی که عوض شما یک عین مشخص باشد خب قدرت بر تسلم شرط است. ولی در جایی که یک شیء کلی را شخص بر عهده می‌گیرد. بر عهده‌اش چیزی هست. آیا اینجا هم قدرت بر تسلم شرط است؟ یا قدرت بر تسلیم. فرض کنید که یک بنده خدایی می‌گوید که من این خانه را می‌خرم به صورت کلی فی الذمه. از اوّل هم قدرت بر تسلیم هم ندارد. آن طرف هم نمی‌تواند این را مجبور کند که این پول را بدهد. این معامله باطل می‌شود؟ هیچ کس این را نگرفته که معامله باطل می‌شود. این قدرت بر تسلم در اعیان معتبر است. ولی در جایی که معامله در ذمه صورت می‌گیرد آن قدرت بر تسلم شرط نیست.

شاگرد: یک تعهدی بدهد که می‌داند قدرت ندارد.

استاد: حالا. شخصی از اوّل می‌داند که یک مهریه‌ای تعیین می‌کند که این مهریه را می‌داند نمی‌تواند بدهد. امکان دادنش هم نیست. حالا واقعاً یا واقعاً اصلاً قدرت نداشته باشد. دو بحث هست. یک بحث این هست که شرط صحت واقعی عقد این هست که واقعاً قدرت داشته باشد. نه حالا از آن بالاتر، از اوّل هم می‌داند حتی. آیا مجرد این که می‌داند توان پرداخت این مهریه را ندارد و خارجاً هم این می‌دانستش مطابق واقع هم هست، آیا این عقد باطل است؟ هیچ کس نمی‌گوید عقد باطل است. بنابراین این چطور شما می‌گویید قدرت بر تسلیم یا تسلّم شرط هست. قدرت تسلیم و تسلّم در اعیان خارجیه شرط هست ولی در جایی که به نحو ذمه‌ای معامله صورت می‌گیرد و مهریه به صورت ذمه‌ای هست آن شرط نیست. اینجا مطلب به شکل دیگری باید مطلب را طرح کرد که یک مقداری عمیق‌تر از بحث قدرت بر تسلیم و تسلم و این حرف‌هاست. بحث این است، ببینید شخصی که خودش را، در ذمۀ خودش چیزی را قرار می‌دهد، تعهدی را قرار می‌دهد. این شخص قبل از این که. حالا یک نکته‌ای را ابتداءً عرض کنم، آن این است که در جلسات قبل هم اشاره کردم، بعضی‌ها می‌گویند یکی از شرایط عقد این هست که انسان نسبت به، انسان مالک آن شیءای باشد که دارد به دیگری منتقل می‌کند. خب این را اشکال کردند که در جایی که انسان کلی را به دیگری منتقل می‌کند، انسان مالک فی الذمه‌اش الآن نیست. یعنی اینجور نیست که من الآن به مقداری که در ذمه می‌توانم به دیگری منتقل کنم مالک باشم، بگویم من یک میلیارد تومان ملک دارم، چون ذمه‌ام، ذمه‌ام هم مالک هستم، یک میلیارد ذمه را هم می‌توانم. اینجور که نیست. بعد از این که من خودم را مشغول الذمه می‌کنم طرف ملکی پیدا می‌کند بر ذمۀ من. قبل از تعهد دادن و ذمۀ خود را مشغول کردن انسان مالک ذمۀ خودش نیست. ولی انسان اختیار ذمۀ خودش را دارد به این معنا که چون می‌تواند ما فی الذمۀ خودش را ادا کند همین باعث می‌شود که این معامله صحیح باشد.

شاگرد: مالک در ذمه هست یا نیست؟

استاد: انسان مالک در ذمه نیست. مالکیت اعتباری نسبت به ذمۀ خودش ندارد، ولی قدرت تکوینی برای ما فی الذمۀ خودش دارد، یعنی می‌تواند آن مثلاً شیءای را که در ذمه گرفته آن را محقق کند. که ما می‌گوییم می‌تواند یک موقعی توانستن شخص خود من را در نظر می‌گیرند خب آن معتبر نیست. ممکن است شخص من قادر بر این چیزی که در ذمۀ خودم هست نباشم. ولی لازم نیست من خودم قدرت بر آن داشته باشم. ممکن است من یک چیزی را در ذمه بگیرم قدرت نداشته باشم ولی خب این که عقلا ذمۀ من را مشغول به غیر بدانند آن خودش یک اعتبار عقلایی هست به این اعتبار که خب حالا ممکن است من نتوانم بپردازم ورثه‌ام بپردازند. ورثه‌ام نتوانند بپردازند خب یک بنده خدایی از باب تبرّع بیاید ببخشد ذمۀ من را آزاد کند و امثال اینها. مسأله این است که آن شیءای که در ذمۀ من هست خودش مقدور است. ولو من شخصی قدرت نداشته باشم. قدرت من شخصی معتبر نیست. آن شیءای که در ذمۀ من هست خودش ما یُقدر هست. محال نیست، می‌شود تحقق پیدا کند، به وسیلۀ غیر من. اعتبار عقلایی در جایی هست که آن شیءای که من در ذمه می‌گیریم خودش مقدور باشد، نه مقدور من. یک شیء ممکن باشد. ما در جایی که یک موقعی اجاره، اجارۀ معینه است، یک موقع اجاره اجارۀ غیر معینه است. اجارۀ معینه من خودم را موظف می‌کنم که خودم این کار را انجام بدهم مباشرتاً. انجام عمل به وسیلۀ خودم بعد از مرگ که امکان‌پذیر نیست. هیچ کس نمی‌تواند این شیء را محقق کند. مشکل، مشکل مالک نیست. مشکل مشکل این است که این عمل دیگر مقدور نیست. چون عمل صدور فعل از شخص من است. صدور فعل از شخص من بعد از مرگ من تحقق ندارد. هیچ کس هم نمی‌تواند کاری بکند که این محقق بشود. این شکلی است. یک موقعی من تعلیم السورة را به نحو کلی مهر قرار می‌دهم. تعلیم سوره یعنی این که یک کسی بیاید این سوره را به این خانم تعلیم بدهد. درست است بعد از مرگ من دیگر این قدرت را ندارم که تعلیم سوره بکنم. ولی تعلیم السورة یک امر مقدوری است که توسط دیگری می‌تواند انجام بشود. یا فرض این است که تعلیم دادن شوهر سوره را این مهر نیست. تعلیم دادن سوره علی وجهٍ مباح این هست. خب حالا من نتوانستم خب ممکن است یک شخص دیگری علی وجهٍ این را صورت بدهد برادر خانم باشد یا یک اجنبی به نحو مباح بتواند این کار را انجام بدهد. بنابراین فرق است بین بحث تعلیم سوره که به نحو کلی اجارۀ. اصلاً حالا یک نکته‌ای را هم عرض بکنم نوعاً آقایان اینجوری در کلام شیخ طوسی و دیگران می‌گویند اجاره دو قسم است. اجارۀ معینه و اجارۀ فی الذمه. اجارۀ فی الذمه را این اجارۀ چیز در نظر قرار می‌دهد، اجارۀ کلیه. و الا آن جایی را که من انجام یک عمل را به عهدۀ خودم می‌گیرم کأنّ این را تعبیر فی الذمه نمی‌کنم. حالا واقعش این است که از جهت فی الذمه بودن فرقی بین این دو تا نیست ولی اصطلاح است دیگر. اینجا را تعبیر فی الذمه نکردند. ولی روح قضیه این است که در جایی که من خودم را اجیر می‌کنم این تا زمانی که زنده هستم امکان عملیاتی شدن این شیء هست. بعد از این که مُردم این امکان عملیاتی شدنش نیست. خب این را داشته باشید.

اشکال صاحب تنقیح رائع مرحوم فاضل مقداد به این که بین، ممکن است اشکال را اینجوری بگوییم که به هر حال در جایی که من از دنیا می‌روم این اگر خودم را اجیر کرده باشم قهراً بعد از این امکان قدرت بر این اجارۀ من اجارۀ معینه باشد خب قدرت انسان ندارد. حالا من اگر احتمال مرگ مانع صحت مهریه باشد آن وقت سائر موارد هم باید مانع باشد. چه فرقی هست بین اجارة النفس که مهریه قرار می‌گیرد و اجارة النفس که می‌خواهد ذاتاً یک معامله‌ای باشد. چون بالأخره من باید مالک آن شیءای که می‌خواهم از خودم منتقل کنم باشم یا لا اقل به نحوی باشد که آن طرف بتواند بعد از این معامله مالک شود. بعد از این معامله طرف بتواند. وقتی منتقل الیه بعد از معامله در صورتی که من بمیرم نمی‌تواند مالک فعل من باشد، مالک عمل من باشد و شما شرط هم کردید که علم باید داشته باشیم. خب این چه فرقی است بین این که مهریه قرار بگیرد یا غیر مهریه. اشکال را ظاهراً ایشان اینجوری می‌خواهند طرح کنند. پاسخ مطلب این بود، در جلسات قبل پاسخش را دادیم. گفتیم که ما یک حکم واقعی داریم، یک حکم ظاهری. حکم واقعی متوقف است بر قدرت واقعی. یعنی اگر من واقعاً قدرت داشته باشم این معامله صحیح می‌شود. ولی همین که احتمال قدرت وجود داشته باشد این احتمال قدرت در غیر از نکاح مصحّح است، ولی در نکاح مصحّح نیست. یک حکم ظاهری عقلایی در غیر نکاح هست که آن حکم ظاهری در نکاح وجود ندارد. منشائش هم یک نکته است. آن این است که در مورد غیر نکاح تبعّض ثفقه امکان‌پذیر هست، در نکاح تبعّض ثفقه امکان‌پذیر نیست. تقسیط. تبعّض ثفقه یعنی این که این معامله منحل بشود به عدد موارد مقدور و غیر مقدور. مراد از نکاح هم نکاح دائم هست، نه نکاح موقت. عرض کردم برای نکاح موقت این تقسیط امکان‌پذیر هست. عقلاءً من در مقابل قیمومتی که بر زن پیدا می‌کنم، شوهر در مقابل قیمومتی که بر زن پیدا می‌کند این مهر را می‌پردازد. اگر مهر قسمتی‌اش هم امکان‌پذیر نباشد، نه من امکان نداشته باشد بدهم. اصلاً کلاً امکان‌پذیر نباشد، محال باشد. این آن تکۀ مهر که خراب شد کلّ آن نکاح خراب می‌شود. به خاطر همین عقلاءً می‌گویند که اینجا چون امکان دارد من بمیرم و با مرگ من مهریه باطل بشود از اوّل این معامله صحیح نیست. حالا عقلاءً هم صحیح باشد، عقلاءً هم یک قانون عقلایی داشته باشیم در مورد این که اصالة السلامة جاری کنیم، استصحاب بقای حیات جاری کنیم مانعی ندارد شارع مقدس یک قانونی گذاشته باشد. یعنی قانونی هست که ارتکاز عقلایی استنکارش نمی‌کند. شارع مقدس می‌گوید که حکم ظاهری به بقای حیات، حکم ظاهری به اصالة الحیات در نکاح ما نداریم. به خاطر این که این حکم ظاهری ممکن است مخالف واقع در بیاید، اگر مخالف واقع در بیاید آن زن سرش بی‌کلاه می‌ماند. چون مهریه‌اش چیزی نخواهد داشت. و همین باعث بشود که شارع مقدس حکم ظاهری اینجا نکرده باشد هیچ مانعی ندارد. بنابراین.

شاگرد: شارع مقدس آورده تعریفی که شارع آورده بین تخصیص و عدم تخصیص فرق نگذاشته. به جایی ک تخصیص‌پذیر است به جای این که تخصیص

استاد: نه، نکته‌اش اصلاً تخصیص‌پذیر است. تعلیل در مورد نکاح است. این تعلیل کلی نکرده که. در جای تقسیط‌ناپذیر گفته که این باید امکان‌پذیر باشد.

شاگرد: تا آن وقتی شوهر زنده بود خب از اجاره‌اش استفاده کرده اما بعد از این که مرد دیگر استفاده نمی‌کند.

استاد: نه توجه نکردید مهریه عبارت است از کل این مدت است.

شاگرد: این اول اجاره است چرا

استاد: مهریه که این است، اوّل ادعا که نیست.

شاگرد: معامله می‌شودکلش است

استاد: نه تخصیص‌پذیر نیست. یعنی شارع مقدس حالا تخصیص‌پذیر قرار نداده باشند، اشکال دارد؟

شاگرد: مالک بضع اشکال ندارد ولی نکته‌ای که هست تعلیلی که

استاد: تعلیل شارع این است که اینجا باید علم داشته باشیم. در نکاح دارد می‌گوید.

شاگرد: اصلاً تعمیم تعلیل یعنی همین که از نکاح تسرّی پیدا کند

استاد: نخیر اشتباه کردید همین را اشتباه کردید. تعمیم تعلیل حکم را که تعمیم نمی‌دهد، موضوع را تعمیم می‌دهد.

شاگرد: موضوع همین است من در موضوعات دیگری که

استاد: نه، این می‌گوید که نکاح باید مهریه‌اش امکان‌پذیر باشد. این معنایش این است که هر جایی که مهریه امکان‌پذیر نباشد نکاح باطل است، ربطی به معاملات دیگر ندارد که. ببینید من می‌گویم لا تشرب الخمر لأنّه مسکر. این لأنّه مسکر تعمیم می‌دهد حرمت شرب را برای کلّ مسکرٍ. از خمر تعدی می‌کنیم مسکرهای دیگر را تعمیم می‌دهیم. ولی از شرب به اکل دیگر نمی‌شود تعمیم داد. این می‌گوید که النکاح بالمهر الذی بهذا المهر باطلٌ لأنّ هذا المهر غیر مقدور علیه لا یعلم الزوج بقدرته علیه، بالقدرة علیه. خب معنایش این است که هر جایی که نکاح آن مهریه‌اش مقدور نباشد آن باطل باشد، خب بله ملتزم هم می‌شویم.

شاگرد: نکتۀ عقلایی‌اش

استاد: نکتۀ عقلایی‌اش هم فرق دارد. نکتۀ عقلایی‌اش تفاوت دارد. نکتۀ عقلایی‌اش این هست که یکی‌اش تخصیص‌پذیر است یکی‌اش تخصیص‌پذیر نیست. این نکتۀ عقلایی وجود دارد.

شاگرد: تخصیص‌پذیر باشد اینجا طرف اقدام کرده.

استاد: نه اقدام اصلاً. اصلاً اینجور نیست. اصلاً اینجور نیست که حکم ظاهری کفایت کند. حکم ظاهری عقلا واقعاً باطل می‌دانند، نه اینجور هم نیست به هیچ وجه. تخصیص‌پذیر است، آن موارد تخصیص‌پذیر است.

شاگرد: موارد غیر تخصیص‌پذیر

استاد: نه اینجور نمی‌کنند. نه نمی‌کنند، نه عقلایی نیست. شما حالا این را به عنوان امر

شاگرد: ما می‌گفتیم جایی

استاد: نه، آن هم نگفته بود این اتفاقاً دارد به یک نکتۀ عقلایی تعلیل می‌کند. این تعلیل شرعی هم نیست، تعلیل عقلایی است، این نکتۀ عقلایی است.

شاگرد: یک نکته‌ای که استنکار هم ندارند

استاد: نه این عقلایی است. حالا اوّلاً عقلایی است ثانیاً نیازی نیست عقلایی هم باشد. وقتی که چنین هست بنابراین این روایت این تعلیل دلیل بر این نیست که این حکم استحبابی است، کراهتی است.

شاگرد: مواردش

استاد: نه بحث این است که ابتداءً باید مالک باشد تا بعد رجوع به اموالش بشود. رجوع به اموال فرع این است که اوّل مالکیت را تثبیت بکنید. مالکیت دیگری بر این شیء. یعنی باید زن مالک این عمل من بشود خب این عمل وقتی مقدور نشد، یک موقعی من قدرت ندارم، یک موقعی اصلاً کل آن عمل غیر مقدور است. وقتی عمل غیر مقدور هست مالکیت نسبت به آن عمل چیز ندارد. یک اشتباهی هم که اینجا در کلام مرحوم فاضل مقداد مشاهده می‌شود آن این هست که قدرت شخص آن زوج مطرح نیست. اینجا اصل این که این عمل، عمل غیر مقدوری است. و در جایی که اصل آن عمل غیر مقدور هست آن حکم این شکلی است. بنابراین حالا این را می‌خواهم بگویم من که می‌خواهم بگویم اصلاً عقلایی‌اش این شکلی است. فوقش شما می‌گویید عقلایی‌اش نیست، تعلیل به یک امر تعبدی است. عیب ندارد. وقتی تعلیل به یک امر تعبدی شد آیا این تعلیل حتماً باید دلیل بر این هست که استحبابی است؟ نه شارع مقدس می‌گوید در باب نکاح. به دلیل این که نکاح تقسیط‌ناپذیر است. به همین دلیل من حکم ظاهری به اصالة الحیاة نمی‌کنم. بنابراین این ربطی به سائر اجاره‌های معینه ندارد. این که ایشان می‌گوید اگر اینجا اجاره باطل باشد نتواند مهریه قرار بگیرد، چون این مطلب مسلم است که در اجارات معینۀ دیگر صحیح است. صحیح است نه این که بعد از این که طرف از دنیا رفت بعد از مرگش هم صحیح است. یعنی شرط صحت ظاهریه آن نیست. و الا بعد از این که طرف مُرد اجاره باطل می‌شود. کشف می‌شود که باطل، نسبت به بقیه باطل می‌شود نه نسبت به قبل. نسبت به آن مقداری که بعد از مرگ هست آن باطل می‌شود. بحث سر این است که به دلیل این که این امکان دارد که کل، در مهریه امکان دارد کل آن مهریه خراب بشود چون مهریه تقسیط‌پذیر نیست، شارع مقدس حکم ظاهری نکرده باشد. من که می‌خواهم بگویم عقلایی‌اش هم این است. حالا عقلایی نباشد، تعلیل شرعی باشد. بنابراین این که ما بخواهیم به این جهت تعلیل را قرینه قرار بدهیم در مقابل مطلبی که بسیاری از علما قائلند. شاید عمدۀ کسانی که، آن کسانی هم که، خیلی از کسانی که قائل هم نیستند نه به دلیل اشکال در روایت است، دلالت روایت. مثلاً اشکالاتی که در دلالت روایت، بعضی‌هایشان می‌گویند که سند روایت ضعیف است، بعضی‌ها نمی‌دانم به نکات دیگری مطلب را می‌کشانند و اینها. و الا این نکته‌ای که مرحوم فاضل مقداد مطرح فرمودند هیچ در کلام آقایان مطرح نیست.

حالا یک نکته‌ای را هم من ضمیمه بکنم این نکته هم مفید هست، بدانید یک موقعی ما مهریه را یک شیء عینی قرار می‌دهیم، خانه. من خانه را که مهریه قرار می‌دهم من الآن مالک خانه هستم. ملکیت من نسبت به خانه مقید به این نیست خانۀ الآنی. این را ما قبلاً در بحث امور زمان و زمانی عرض کردم آن بحثش را. که وقتی ما مالک خانه هستیم نه این که من مالک خانه که الآن هست آن مملوک من خانه است، قید زمان در آن نخوابیده. ولی هر کسی که یک شیءای را مالک هست با استمرار زمانی مالک مملوک هم به ملکیت او خواهد آمد. یعنی من الآن مالک این خانه هستم یک سال بعد هم مالک این خانه هستم، نه این که من الآن مالک خانۀ آینده هستم، خانۀ مقید به زمان. من الآن مالک خانۀ فعلی هستم، اصلاً قید فعلی هم ندارد. من الآن مالک این خانه هستم بدون قید زمان. این در مورد جایی هست که عین را ما در نظر می‌گیریم، عین معیّن را. در مورد منافع و اعمال من الآن باید مالک منفعت آیندۀ شیء باشم. در مورد منفعت، منفعت زمان‌بر است. الآن من که می‌خواهم خانه را معامله کنم اجاره بدهم الآن باید مالک یک سالۀ این خانه باشم. خب اگر ما این خانه را اجاره دادیم، وسط سال یک ساله اجاره دادم، وسط سال مردم. این کشف می‌شود که من مالک این خانه نبودم چون شرط این که من مالک این خانه، مالک منفعت آیندۀ این خانه باشم این هست که در آینده زنده باشم. شرط مالک بودن از حالای من نسبت به منفعت آینده این هست که من در آینده آن خانه را مالک باشم، یعنی خودم باشم تا مالکش باشم تا از الآن بتوانم آن را منتقل کنم. یعنی انتقال منفعت فرع این هست که من در آینده حیات داشته باشم. حیات من در آینده مقوم مالکیت فعلیۀ من نسبت به منفعت آینده است. روی همین جهت آقایان می‌گویند که قول صحیح هم همین هست که به مرگ موجر اجاره باطل می‌شود نسبت به آینده البته. من خانه‌ام را اجاره می‌دهم یک ساله. بعد از ۶ ماه از دنیا می‌روم. اجاره نسبت به ۶ ماه آینده منفسخ می‌شود چون اصلاً مالکش نبودم. کشف می‌شود. البته قبلاً یک حکم ظاهری وجود داشته به صحت معامله، به دلیل استصحاب بقای حیاتی، امثال اینها. ولی بعد از این که مرگ صورت بگیرد کشف می‌شود که این اجاره از اوّل نسبت به آینده باطل بوده. همچنین نسبت به اعمال. اعمال هم همینجور است. اعمال هم مقید به زمان هستند. شرط این که این اجارۀ عمل صحیح باشد این است که من در آن زمان باشم. اگر عمل مقید به خودم باشد. اگر عمل مقید به خودم نباشد خب این عمل مقدور است. چون عمل صادر از من نیست. یک سال نماز برای آن میت به عهدۀ من است، نه یک سال نمازی که من انجام می‌دهم. یک سال نمازی که من بالمباشرة یا بالتسبیب انجام می‌دهم، یک سال نماز باید صادر بشود از هر کسی می‌خواهد باشد. خب این مقدور است. بنابراین من این را وقتی در ذمه بگیرم به نحو کلی خب آن معامله‌اش صحیح هست و مشکلی هم ندارد بعداً یک چیزی در ذمه به عهدۀ من هست، جزء دیون من می‌شود دین مانع ارث است. بنابراین آن مستأجر از ورثه مالک یک سال نماز می‌شود. من که از دنیا می‌روم به عهده‌ام بوده یک سال نماز تحویل آن طرف بدهم ۶ ماهش را خواندم بعد از دنیا رفتم. خب ۶ ماه دیگر نماز خواندن به عهدۀ من بوده، دین هست، دین مانع ارث است و ورثه هم می‌توانند مطالبه کنند چون مقدور است. ورثه می‌توانند مالک بشوند چون صدور نماز از من طرف معامله نبوده، اصل صدور نماز بوده. اصل صدور نماز هم امکان‌پذیر است. چون امکان‌پذیر هست به عهدۀ من بوده، بعد از مرگ من مانع ارث می‌شود باید دین من را ادا کنند ورثه تا بتوانند از میراث بهره‌مند بشوند. پس آن مشکلی نیست.

شاگرد: حاج آقا یک جایی اگر تخصیص‌پذیر نباشد امر معینه باشد مقید به آن شخص باشد ولی در غیر نکاح. اگر مثالی پیدا کردیم آنجا هم

استاد: بله همینجور باطل است.

شاگرد: فرمایش شما اگر زن شرط کند که مرد تعلیم سوره بدهد باطل است دیگر؟

استاد: بله. خود مرد تعلیم سوره بدهد باطل است.

شاگرد: تخصیص‌پذیر نیست؟

استاد: نه نکاح می‌گوید مهریه، در نکاح.

شاگرد: تمام نشد راجع به قسم دوم؟

استاد: نه این نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم نکتۀ اصلی قضیه این است، آن این است که ما در مورد افعال و منافع در جایی که تقسیط‌پذیر نباشد معامله‌ای که مقید به زمان باشد و تقسیط‌پذیر نباشد اینجا ما دلیل بر صحت نداریم. و صحیح هم نیست. و ملتزم هم می‌شویم. آن که علتی که در این مثال‌هایی که زده می‌شود اجارات معینه و امثال اینها اوّلاً اجارات معینه صحت ظاهریه دارد نه صحت واقعیه. و تقسیط. چون تقسیط‌پذیر است. اگر بعداً کشف شد که طرف بمیرد صحت واقعی از اوّل نداشته. ولی ظاهراً چون امکان تقسیط وجود دارد عقلاءً به عقیدۀ ما اگر عقلاء هم نباشد شرعاً استصحاب بقای حیات هست، ولی در جایی که تقسیط‌پذیر نباشد استصحاب بقای حیات و حکم ظاهری به اصالة الحیاة موجود نیست. نتیجۀ بحث این می‌شود که این قانونی که در این روایت وجود دارد این یک قانون همچنان اجاره باطل است همچنان که شیخ طوسی و خیلی از بزرگان قائل به بطلان هستند و شاید قول به بطلان در میان قدما قائل بیشتری داشته باشد، البته متأخرین نه، در قدما شاید قائل بیشتری داشته باشد. البته آن طرف هم قائل زیاد دارد نه این که مشهور به قول مطلق در بین قدما باشد. ولی به نظر می‌رسد طبق قاعده فرمایش شیخ طوسی درست هست. علی ای تقدیر حالا یک نکته را بگویم بحث را ببندم. آن این است که ما ولو این مطلب را هم شرعی بدانیم مطلب شرعی هست که با ارتکازات عقلاییه هماهنگ است. در نتیجه آن بحثی که ما دنبال می‌کردیم. ما حداکثر این است که می‌گوییم آن مطالب شرعی که موافق ارتکازات عقلایی هست آن مطالب تا وقتی که نسخش ثابت نشده باشد باید به آنها عمل کرد. از این نمی‌توانیم به نحو کلی مطالب عقلایی، مطالب شرعی که ما نکتۀ عقلایی‌اش را نمی‌دانیم. نکتۀ عقلایی‌اش را نمی‌دانیم نسبت به آن نمی‌شود حکم را تعمیم داد. در نتیجه آن علتی که مرحوم شیخ تعبیر به اشعار تعبیر می‌کند نه دلالت به دلیل این که حداکثر در خصوص اینجور موارد ما بتوانیم حکم را بگوییم در امور عقلاییه، یا لا اقل اموری که شرعیه‌ای هستند که مطابق ارتکاز عقلایی هست.

شاگرد: اگر شرعی نمی‌گفت عقلا خلافش را رفتار می‌کردند؟

استاد: نه خلافش را رفتار نمی‌کردند.

شاگرد:

استاد: نه، عقلا نسبت به این سکوت دارند. عقلا نسبت به این که این به چه نحو باید باشد سکوت دارند. دو بحث است، نه این که عقلا خلافش را رفتار می‌کردند. اینجور موارد مانعی ندارد که ما بگوییم که اگر از آن شرع سابق حکمی بر خلاف نیامده باشد به تعبیر دیگر حالا اینجوری تعبیر بکنیم، این در واقع یک نوع مقتضی و مانع عقلایی است. حاج آقا تعبیر می‌کنند که یک قاعدۀ عقلایی مقتضی مانع داریم اینجا جاهایی است که ولو با توجه به حکم شرع عقلا مقتضی حکم را ثابت می‌بینند. احتمال مانع می‌دهند. و الا با توجه به این حکمی که شارع صادر کرده این حکم را مقتضی ثبوت حکم را در آینده هم موجود می‌بینند. قاعدۀ مقتضی مانع در واقع عقلا می‌گویند ملاک حکم اقتضاءً ثابت است. در جایی که ملاک حکم اقتضاءً ثابت است اگر شک داشته باشیم که مانعی از فعلیت یافتن این ملاک اقتضایی هست یا نیست، شارع گفته که به آن ملاک اقتضایی عمل کن. این معنایش این نیست در جایی که در اصل ثبوت مقتضی حکم شک داشته باشیم و احتمال بدهیم که مقتضی ثبوت حکم فقط اختصاص به امت سابق داشته باشد، در امت حضرت ختمی مرتبت این حکم ثابت نباشد نمی‌توانیم آنجا حکم را تعمیم بدهیم.

و صلی الله علیه سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان